

آن چه در سوگ تو ای پاک تر از پاک گذشت  
نتوان گفتم که هر لحظه چه غمناک گذشت  
چشم تاریخ در آن حادثه تلخ چه دید  
که زمان مویه کنان از گذر خاک گذشت  
سر خورشید ب آن نیزه خونین می گفت  
که چه ها بر سر آن پیکر ضد چاک گذشت  
جلوه روح خدا در افق خون تو دید  
آن که با پای دل از قله ادراک گذشت  
مرگ هرگز به حریم حرمت راه نیافت  
هر کجا دید نشانی ز تو چالاک گذشت  
آب شرمنده ایثار علمدار تو شد  
که چرا تشنه از اولین همه بی باک گذشت  
بر تو بستند اگر آب، سواران سراب  
دشت دریا شد و آب از سر افلاک گذشت  
با حدیثی که ملائک ز ازل آوردند  
سخن از قصه عشق تو ز لولاک گذشت